



عکس: ایرنا

و محلی برای هدایت ضدانقلاب و محلی برای جاسوسی برای امریکا و مخالفت با کشور است.

بنابراین عزم و اراده جدی ما و اینکه آنها دیگر هیچ راهی جز تسلیم نداشتند، منجر شد به اینکه آن افراد به یکی دو ساختمان ساده‌ای که جلوی در سفارت بود تخلیه و اسکان داده شدند. بعد بچه‌ها به صدا و سیما اعلام کردند که ما به سفارت امریکا آمده و آنجا را تسخیر کرده‌ایم و شما اعلام کنید. باز هم تأکید می‌کنم که هدف ما تسخیر لانه جاسوسی برای اعتراض به امریکا به عنوان سمبل ظلم و زیاده‌خواهی و مدافع صهیونیسم بود. در هر صورت آن روند ادامه پیدا کرد و ما وارد ساختمان مرکزی شدیم. در آنجا یک قسمت اصلی بود که درهای فولادی و غیرقابل نفوذی داشت و اسناد در آنجا نگهداری می‌شدند و تا میکروفیث‌ها را از بین نبردند و اسناد را خرد و اطلاعات فوق سری را نابود نکردند، این قسمت به دست بچه‌ها نیفتاد.

من به جنوبی‌ترین قسمت این ساختمان وارد شدم و دوربین‌های مدار بسته‌ای را دیدم. این روزها شما در هر مغازه‌ای می‌توانید دوربین مدار بسته ببینید، ولی ما تا آن روز چنین چیزی را ندیده بودیم و برایمان خیلی عجیب بود که صفحه مانیتورهایی را دیدیم که همه جا از جمله خیابان‌های اطراف سفارت و مردمی را که با شنیدن خبر به سمت آنجا در حرکت بودند، نشان می‌دادند. واقعاً وقتی می‌گفتیم لانه جاسوسی است، از این دوربین‌ها تا اسنادی که بعداً به دست آمد و بازسازی شدند، شخصی بود. امام فرمودند حتی اگر از من هم سندی دیدید منتشر کنید.

■ چه کسانی با شما مخالفت کردند؟

اولین جناحی که با ما مخالفت کرد، دولت موقت بود، چون حرکت‌های ضدامپریالیستی به این شکل با گروه خون دولت موقت سازگار نبود. بعضی از روحانیون در رده‌های بالا هم به دلیل اعتقادات شخصی با این حرکت مخالف بودند و حتی شنیده شد که حضور اینها در سفارت اشکال دارد و نماز اینها غصبی است. در حالی که ما اگر قرار بود به فتوایی عمل کنیم، به فتوای امام عمل می‌کردیم، چون مقلد ایشان بودیم.

با حمایت توده‌ای و گسترده مردم از این حرکت، این حرکت چنان در مردم جا افتاد که کار ما این بود که بیایم و پشت میله‌ها بایستیم و شعار بدهیم و مردم هم پاسخ ما را بدهند و بالعکس. کیوسک‌مانندی را ساخته بودند که همین حالا هم در مناسبت‌ها و ایام، سخنرانی‌ها از آنجا پخش می‌شوند. شهید احمد رحیمی از همکلاسی‌های بسیار باسواد و اهل مطالعه ما بود و کتاب‌های شهید مطهری را بسیار عمیق مطالعه کرده بود. او می‌رفت و از آن بالا برای مردم سخنرانی می‌کرد. همین‌طور افراد دیگری که می‌رفتند و از آن بالا برای مردم صحبت می‌کردند. نماز جماعت را معمولاً همان پایین که مشرف به میله‌هایی بود که مردم آن طرفش ایستاده بودند می‌خواندیم. در داخل سفارت هم برنامه‌هایی داشتیم. مثلاً شب‌های جمعه برای خواندن دعای کمیل جمع می‌شدیم. در ایام ماه رمضان، دور هم دعای افتتاح می‌خواندیم. داخل سفارت کلاس‌هایی مثل کلاس نهج البلاغه، کلاس تفسیر آقای حائری شیرازی یا آقای موسوی خوئینی‌ها را داشتیم. بلافاصله بعد از اشغال لانه و در ظرف چند روز اول، من به عنوان یک عضو بسیار فعال کانون انجمن‌های اسلامی و چند تن از پسرهای دانشکده‌مان در تالار ابن‌سینای دانشگاه تهران جلسه‌ای برای توجیه کارمان گذاشتیم و جلوی جمعیت کثیری که در آنها موافق و مخالف و چپی‌ها و کمونیست‌ها حضور داشتند صحبت کردیم و دیگر از آن سرشکستگی‌ای که چند روز پیش در دانشکده پزشکی داشتیم که به ما می‌گفتند شما سازشکار هستید و نمی‌توانید ضدامپریالیست باشید و حرکت شما نمی‌تواند حرکت ضدامپریالیستی باشد و ما را بسیار با نیشخندهایشان آزار داده بودند و نمی‌توانستیم به آنها بفهمانیم که اساس دین ما مخالفت با ظلم و استکبار و امپریالیسم است، به کلی از بین رفته و تبدیل به احساسی دقیقاً خلاف آن شده بود.

مهم‌ترین نکته‌ای که رضایت خاطر مرا تا آخر عمر از اشغال لانه جاسوسی فراهم کرده است، این است که ما کاری را انجام دادیم که شیطان بزرگ هیچ کاری نتوانست انجام بدهد. یعنی در واقع کاری از دستش بر نمی‌آمد. یا باید شاه را به ما پس می‌داد و تسلیم خواسته‌های ما می‌شد که این کار را نمی‌کرد، چون باخوی استکباری و سیستم درونی آن تضاد داشت. می‌توانست افرادی را می‌جانی کند که کرد. حتی گروه‌های فلسطینی را هم فرستاد،



ما به آنجا نرفتیم که گروگانگیری کنیم، بلکه می‌خواستیم بر اساس ایده امام حرکتی را انجام بدهیم. این حرکت باید شتاب، برد و هدف بالاتری را نسبت به چیزهایی که داشت در روزهای گذشته در کشور اتفاق می‌افتاد تعقیب می‌کرد

چون فکر می‌کرد ما به گروه‌های فلسطینی خوش بین هستیم. میانجی‌های متعددی را فرستاد. مهم‌ترین دستاورد این حرکت این است که افسانه شکست‌ناپذیری امریکا تمام شد. مسأله لانه جاسوسی، گرفتن گروگان‌ها نبود، بلکه معضلی برای امریکا پیش آمد که هیچ کسی نتوانست آن را برایش حل کند. درماندگی امریکا در حل این مسأله، موضوع بسیار مهمی بود و ما دلمان می‌خواست که این فرعون زمان و این تجسم بت‌های پوشالی دوران ما به شکلی گوشمالی داده شود. این بزرگ‌ترین دستاورد این قضیه بود.

قضیه گروگان‌ها به نحوی در طول زمان ادامه پیدا کرد تا سرانجام امام قضیه را به مجلس سپردند و مجلس با وساطت الجزایر بالاخره بعد از ۴۴ روز پس از فوت شاه گروگان‌ها را آزاد کرد. در پاسخ به کسانی که معترض بودند که چرا بالاخره گروگان‌ها را پس دادیم، گفتند گروگان‌ها مثل میوه‌ای بودند که ایشان گرفته و تبدیل به تفاله شده بودند. آبی که ما می‌خواستیم بگیریم این بود که هر قدر امریکایی‌ها در دنیا تبلیغ کردند که ما افراد مهاجمی هستیم و گروگان‌ها را گرفته‌ایم و بیستیم، نتوانستند از پس ما بر بیایند. ما کوچک‌ترین عمل خلاف انسانی در قبال گروگان‌ها انجام ندادیم و نگهداری از آنها به بهترین شکل انجام شد و همه را کامل به کشورشان برگرداندیم و در این حرکت، خودمان به سختی افتادیم و رنج کشیدیم. خیلی از بچه‌های خوب آن حرکت بعداً در جنگی که باز هم امریکا با حمایت از صدام علیه ما به راه انداخت، شرکت کردند و شهید شدند. بنابراین آنچه که ما در طبق اخلاص گذاشتیم این بود که ما از آرمان‌های امام و انقلابمان دفاع کردیم و پیرو فرمایش امام حرکتی را انجام دادیم که به نظر من برکاتش برای کسی که اهل قضاوت انسانی درستی باشد، حق ما بود که این حرکت را انجام بدهیم.

■ از استقرار در ساختمان سفارت و فعالیت‌هایی که در آنجا انجام می‌دادید بگویید.

ما در مقر دانشگاه تهران در آن بالا زندگی می‌کردیم و یک زندگی چند ماهه در آنجا داشتیم. ساعت‌هایی را پاس می‌دادیم، ساعت‌هایی کلاس داشتیم و ساعت‌هایی فعالیت‌های بیرون از آنجا را به نوعی ادامه می‌دادیم.

نکته جالب دیگر این است که در دوره‌ای که رسانه‌ها سعی

می‌کردند احساسات مردم امریکا را علیه ما تحریک کنند، به دستور امام در ایام کریسمس برای آنها مراسمی ترتیب دادیم. در نزدیکی پمپ بنزین اتفاقی بود که از کارت پستال‌هایی که از امریکا و از سراسر دنیا برای گروگان‌ها آمده و در آنها با گروگان‌ها ابراز همدردی کرده و به آنها تبریک گفته بودند، پر بود و همین قضیه هم ابعاد تأثیرگذاری این حرکت ما را نشان می‌داد.

در یکی از شب‌های بسیار سرد آذرماه داشتیم پاس می‌دادیم. معمولاً پاس‌های ما سه چهار ساعته بود. اسم شب و معمولاً هر کدامان یک بی‌سیم داشتیم که با هم در ارتباط بودیم تا هم از بیرون کسی حمله نکند و هم از داخل کسی فرار نکند. اگر گروگان‌ها فرار می‌کردند، ممکن بود در راه چندین اتفاق برای آنها بیفتد. به هر حال ما مسئول جان آنها بودیم. دومین اتفاق این بود که آنها می‌رفتند و اسرار اینجاست که می‌گفتند خود ما در معرض خطر قرار می‌گرفتیم. بنابراین نه باید کسی از بیرون می‌آمد و نه کسی از داخل سفارت بیرون می‌رفت. ما در پادگانی دوره نظامی دیده بودیم و اسلحه هم داشتیم و مراقبت از سفارت، یک کار جدی ما تلقی می‌شد. خود من با اینکه چادری بودم، در آنجا چادر سر نمی‌کردم و اسلحه به دست می‌گرفتم، چون هر لحظه ممکن بود اتفاقی بیفتد.

■ سرانجام اسناد چه شد و چه کسانی در آن اسناد افشا شدند؟

با تقسیم کاری که در سفارت شد و مثلاً گروهی مسئول تدارکات بودند و گروه دیگری مسئول امور دیگری، از جمله رسیدگی به اسناد شدند و حتی از بیرون هم عده‌ای که زبان قوی داشتند برای کمک آمدند و اسناد را طبقه‌بندی، ترجمه و چاپ کردند. بیشترین کسانی که سعی می‌کردند اسناد را از دانشجو‌ها بگیرند و به دست افراد بدهند، بنی‌صدر و قطب‌زاده و امثال اینها بودند که عملاً این‌طور نشد و به دستور امام تا آخر هم اسناد در دست دانشجویان باقی ماند و به تدریج چاپ شدند. مثلاً برای خود ما مشخص شدن هویت فرقان خیلی مهم بود، چون می‌دانستیم که قطعاً از بیرون هدایت می‌شود. هویت یک سری از افراد هم بر اساس این اسناد مشخص و در کتاب‌هایی منتشر شد. عده‌ای هم شخصیت‌های وجهی بودند و ارتباطات آنها با امریکا مشخص نبود که خوشبختانه ماهیت آنها هم طبق این اسناد بر ملا شد.